

اجتهاد حکومتی، نظام‌سازی دینی و تمدن‌سازی اسلامی

عباسعلی مشکانی سبزواری

مدرس فقه سیاسی دانشگاه باقرالعلوم(ع)، دکتری فقه سیاسی

Meshkani.a@chmail.ir

چکیده:

تمدن مجموعه‌ای به هم پیوسته از نظام‌های اجتماعی است. نظام‌های اجتماعی نیز مجموعه‌ای به هم پیوسته از الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف حیات بشری است. کشف و استخراج الگوهای رفتاری در تمامی حوزه‌های حیات بشری، در گرو فقاہت و متد اجتهادی خاصی است که با نگاهی حداکثری به شریعت و منابع، آنها را مسؤل پاسخ‌گویی به تمام نیازهای جامعه انسانی بداند. فقه حکومتی و اجتهاد حکومتی، همان نرم‌افزار و متدی است که این مهم را امکان‌پذیر می‌نماید. ره‌آورد نگاه حکومتی به منابع، کشف و استخراج نظام‌های اجتماعی مورد نیاز تمدن مبتنی بر منابع دینی و اسلامی خواهد بود. مقاله حاضر پس از تبیین چیستی فقه حکومتی، تمدن اسلامی و سبک زندگی، تلاش نموده دورنمایی از نحوه کشف الگوهای رفتاری در تمامی حوزه‌های بشری از طریق فقه و اجتهاد حکومتی، و در نهایت نظام‌سازی و تمدن‌سازی را به تصویر بکشد.

واژگان کلیدی: فقه حکومتی، تمدن اسلامی، سبک زندگی، اجتهاد حکومتی، نظام‌سازی .

بررسی نسبت دین و نظام‌سازی، و نقش منابع دینی (قرآن و روایات) در ارائه نظام‌های اجتماعی و الگوهای رفتاری تشکیل دهنده هر کدام از نظام‌ها، یکی از موضوعات مهمی است که نیازمند بررسی همه‌جانبه می‌باشد. پرسش اساسی در این میانه این است که آیا دین و به تبع آن منابع دینی (قرآن و روایات)، توانایی ارائه الگوی رفتاری در حوزه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی و ... را دارد یا خیر؟ اگر جواب مثبت است، با کدامین روی آورد می‌تواند به این مهم پردازد؟ آیا با متد اجتهادی کنونی می‌توان به صید الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشری از منابع دینی پرداخت یا خیر؟ پیدا است که پاسخ به این پرسه بر اساس هر برداشت و دیدگاهی که باشد، بر شناخت متد اجتهادی موجود و نیز متد اجتهاد مطلوب از سویی، و نظام‌سازی و الگوهای رفتاری از سوی دیگر استوار است. از پرسه یاد شده، چند پرسه دیگر رخ می‌نماید: آسیب‌های فقه و اجتهاد موجود کدام است؟ فقه و اجتهاد مطلوب چیست؟ نظام و نظام‌سازی چیست؟ الگوی رفتاری کدام است؟ اگر به این پرسه‌ها، پاسخ صحیح گفته شود، پاسخ سوال یاد شده نیز بدست خواهد آمد. گفتنی است بررسی نسبت دین و منابع دینی (قرآن و روایات) با نظام‌سازی با دو نگاه توصیفی و تجویزی امکان دارد. نگاه تجویزی به نسبت فقه و اجتهاد مطلوب (اجتهاد حکومتی) نظر دارد و از بایدها سخن می‌گوید. اما نگاه توصیفی به بودها پرداخته و نسبت متد اجتهاد موجود (اجتهاد فردی - سنتی) و نظام‌سازی را بررسی می‌کند. مقاله حاضر در صدد است نیم‌نگاهی با صبغه تجویزی در پیش گیرد و تلاش خواهد کرد امکان، ضرورت و چگونگی استخراج الگوهای رفتاری از منابع دینی (آیات و روایات) را با استفاده از متد اجتهادی مطلوب (اجتهاد حکومتی) به محک نقد و بررسی درآورد.

۱- کلیات

۱-۱- فقه حکومتی

تتبع در کتب فقهی و تأمل در اندیشه فقیهان، این واقعیت را نشان می‌دهد که همواره دو نگاه و دو گونه انتظار از فقه وجود داشته است:

الف) نگاه فردگرایانه: این نگاه فقه را دانش تنظیم ارتباط انسان با خدا می‌داند و حلال و حرام را به حوزه اعمال فردی انسان محدود می‌کند. در این نگاه فرد دو روی دارد: رویی به خدا که علم احکام سامان بخش آن است و رویی به مردم و جامعه که کار عقلای جامعه است. اهل نظر در هر جامعه‌ای با بهره‌گیری از فرآورده‌های دانش‌های اجتماعی نظامات را شکل می‌بخشند و جامعه را نظام می‌دهند. با این نگاه مدیریت جامعه و موضوع‌های بسیار مرتبط با زندگی بشر، از قلمرو دانش فقه بیرون است. این دیدگاه نگاهی مجرد به فقه است. نگاهی نه همسو با بیان وحی. در این نگاه، انسانی محور است که به تنهایی و به دور از اجتماع، زندگی ساده و بدوی خویش را ادامه می‌دهد، عبادتش را می‌کند، اخلاقیات را پاس می‌دارد و بزرگ قوم نیز حل

دعاوی می‌کند. به بیان دیگر در این نگاه فقیه در صدد است تا وظایف افراد و آحاد مسلمانان را روشن کرده، مشکلاتی را که در مسیر اجرای احکام پیش می‌آید مرتفع سازد. به تعبیر دیگر، مکلفان را در دینداری و شریعتمداری یاری می‌رساند. با این نگاه، طرح مسأله‌ها، مثال‌ها و تقسیم‌بندی‌ها، در راستای تحقق همان آرمان قرار می‌گیرد. این نگاه، تقریباً نگاه غالب تمامی دوره‌های فقه، به جز چند دهه اخیر بوده است.

ب) نگاه اجتماعی و حکومتی: نگاه دوم مبتنی بر این است که افراد بجز هویت فردی‌شان، تشکیل‌دهنده یک هویت جمعی به نام «جامعه» نیز می‌باشند. به بیان دیگر در این نگاه فرد در درون امت، معنی پیدا کرده و در جمع و جامعه بالنده می‌شود. این هویت جمعی نیز موضوع احکام است و فقیه می‌بایست دو نوع موضوع را بشناسد و احکام هر یک را روشن سازد، آن هم نه جدا از یکدیگر، بلکه این دو هویت جدایی ناپذیرند و تفکیک این دو، خود زمینه کشیده شدن به نگاه اول را فراهم می‌سازد. با این نگاه نیز مباحث، مسائل و مثال‌ها به گونه‌ای دیگر خواهد بود. با پذیرش وجود و یا قابلیت وجود دیدگاه دوم، زمینه برای طرح مسأله‌ای به نام «فقه حکومتی» در برابر «فقه فردی» معنا پیدا می‌کند (ن.ک. مشکانی سبزواری، تابستان ۱۳۹۰، ۱۵۳).

۲-۱- اجتهاد حکومتی

الف) چیستی اجتهاد حکومتی

اجتهاد، روش استخراج احکام و قوانین مورد نیاز فرد و جامعه از منابع دینی (قرآن و روایات) می‌باشد. از طرف دیگر، شرایط، زمان و مکان از جمله اموری هستند که در فرآیند و برآیند اجتهاد تأثیرگذار بوده و نتیجه آن را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. با توجه به این نکته، بدیهی است اجتهادی که در شرایط، زمان و مکانی که حکومت و قدرت در دست فقیهان و عالمان است، به وقوع می‌پیوندد، با اجتهادی که در شرایط دوری از حکومت و انزوای فقیهان و عالمان از حکومت و مناسب اجتماعی انجام می‌پذیرد، بسیار متفاوت خواهد بود. به بیان روشن‌تر، مدل اجتهاد در دو دوره پیش گفته، یعنی دوره‌ای که حکومت بر مبنای فقه تشکیل و در اختیار فقیهان قرار دارد، با دوره‌ای که چنین نیست و فقه و فقیهان در حاشیه قرار دارند، متفاوت است. بر این اساس دو مدل اجتهاد خواهیم داشت:

۱) مدل اجتهاد غیرحکومتی: فرآیند اجتهاد در فقه غیرحکومتی، فرآیندی بسیط است که فقیه در آن پس از برخورد با مسئله و موضوع، به شناسایی آن پرداخته و سپس با فحص در منابع، حکم مربوط به آن مسئله یا موضوع را استنباط می‌نماید. در این فرآیند فقیه، موضوع و مسئله را بدون توجه به نسبت آن با جامعه و حکومت و دیگر موضوعات مورد شناخت قرار می‌دهد و به همین صورت حکم آن را از منابع استخراج می‌کند.

۲) مدل اجتهاد حکومتی: در مدل اجتهاد حکومتی اما، موضوعات در نسبت با حکومت و جامعه و نیز در نسبت با دیگر موضوعات مورد سنجش قرار می‌گیرد. یعنی برخلاف مدل اجتهاد غیرحکومتی که موضوع را فارغ از جامعه و حکومت و دیگر موضوعات، مورد شناخت قرار می‌داد، در مدل اجتهاد حکومتی، جامعه به عنوان یک سیستم تلقی شده و تک‌تک اجزای آن در ارتباط با هم در نظر

گرفته می‌شود و به هنگام شناخت موضوع، اولاً: نسبت این اجزاء با یکدیگر، و ثانیاً: نسبت آنها با حکومت و جامعه، و تأثیری که حکم آنها در این دو خواهد گذاشت، مدنظر قرار می‌گیرد (ن.ک. مشکانی سبزواری، تأثیر نوع حاکمیت بر حریت و حرمت احکام، مجله اندیشه سیاسی اسلام: ۵).

ب) اجتهاد حکومتی و نظام‌سازی

همانگونه که از بحث مناسبت دین و نظام‌سازی می‌توان درک کرد کشف الگوهای رفتاری (اجزای تشکیل دهنده نظام‌های اجتماعی)، همان کشف احکام و استنباط بر اساس قواعد اصولی و فقهی است.

در این حوزه نیز فقیه بر اساس نوع سبک فقه‌تبی خود به استنباط می‌پردازد. گونه‌ای از الگوها و سبک‌ها به صورت واضح و روشن و نیز ثابت و لایتغیر در نصوص وجود دارد که بر اساس شرایط ثبوت باید مورد کشف قرار گیرند. الگوهایی نیز که زمانمند و مکانمند هستند بر اساس ضوابط و شرایط فقه‌تبی و متکی بر عموماً ثابت مورد کشف قرار می‌گیرند.

شاید مهمترین بزنگاه فقه و فقه‌تبی تشخیص بین این دو حوزه است. فقه فردی (سستی) بر اساس مبادی و مبانی‌اش تلاش دارد تا بیشینه احکام و سبک‌ها را جزو ثابتات قرار داده و احکام آنها را با کمترین توجه به زمان و مکان استنباط نماید. فقه پویا و نیز فقه حکومتی بر اساس شرایط زمانی و مکانی بیشتر سبک‌ها را به گونه‌ای جدید مورد واکاوی و استنباط قرار می‌دهند. در فقه پویا نظر بر این است که باید این استنباطات مبتنی بر دخالت عنصر زمان و مکان انجام گیرد و لذا ثابتات بسیار اندکی در میان احکام و سبک‌ها خواهیم داشت. در فقه حکومتی اما علاوه بر دخالت عنصر زمان و مکان، باور بر این است که در حوزه ثابتات نیز بتوان با نگاهی مبتنی بر این مبنا که اسلام آمده است تا حکومت کند، نظر افکند و ثابتات را به گونه‌ای دیگر و با نگاهی عمیق‌تر استنباط نمود. در حوزه متغیرات نیز وضع بر همین منوال خواهد بود. تمامی احکام و الگوهای رفتاری در تمامی حوزه‌ها باید مورد استنباط واقع شده و فقه به صورت فعال در صحنه حاضر باشد. ارجاع منفعلانه سبک‌ها و الگوهای به وجود آمده به عموماً کفایت نمی‌کند و فقه باید به صورت فعال الگوهای مورد نظر اسلام را بر اساس اصل حکومتی بودن اسلام مورد رصد قرار داده و کشف نماید.

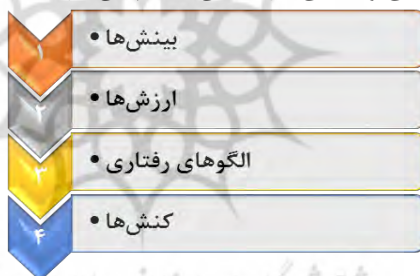
۳-۱- جایگاه و رسالت دین اسلام و منابع دینی

اسلام دین خاتم است و در همه اعصار پاسخگوی نیازهای دینی انسان است. در این میان آن بخش از اسلام که نمود عینی بیشتر و تأثیر ملموس‌تری در زندگی انسان دارد، بخش قوانین، مقررات، هنجارها و ناهنجارهای عملی و الگوهای رفتاری و نظام‌های اجتماعی است. رسالت مهم منابع دینی (قرآن و روایات) نیز در همین جا آشکار می‌شود، چرا که این منابع عهده‌دار تبیین و ارائه این مقررات، احکام، الگوها و نظام‌ها می‌باشند. به دیگر بیان فقه (به عنوان برآیند منابع دینی) مجموعه احکام عملی اسلام است که وظیفه «ارائه طریق» در تمامی حوزه‌های زندگی بشری، اعم از حوزه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی، عبادی و ... را بر عهده دارد و با قدمت تاریخی خویش، گستره‌ای بس درازدامن را شامل می‌شود. آنچه بر اهمیت این رسالت می‌افزاید این

است که اسلام دین جاوید الهی است و برای زندگی انسان در همه عصرها و برای همه جوامع اعم از مدرن و سنتی، توسعه یافته و توسعه نیافته، قوانین و مقررات دارد، هر چند تمام آنها بطور صریح بیان نشده و نیازمند کشف و استخراج می‌باشد. وظیفه مهم فقه آن است که تمامی احکام و مقررات مورد نیاز جامعه انسانی در تمامی جنبه‌ها را در هر عصر و زمانی، متناسب با مقتضیات زمانی و مکانی و نیازهای واقعی انسان، ارائه داده و به صحنه زندگی وارد نماید. خلاصه اینکه رسالت دین و منابع دینی تبیین قوانین و باید و نبایدهای دین در صحنه زندگی فردی و اجتماعی انسان، جهت عمل نمودن به آنهاست و غایت آن دستیابی به پیامدهای دین‌مداری و التزام به شریعت است که همان کسب کمالات روحی و معنوی و رسیدن به قرب الهی است.

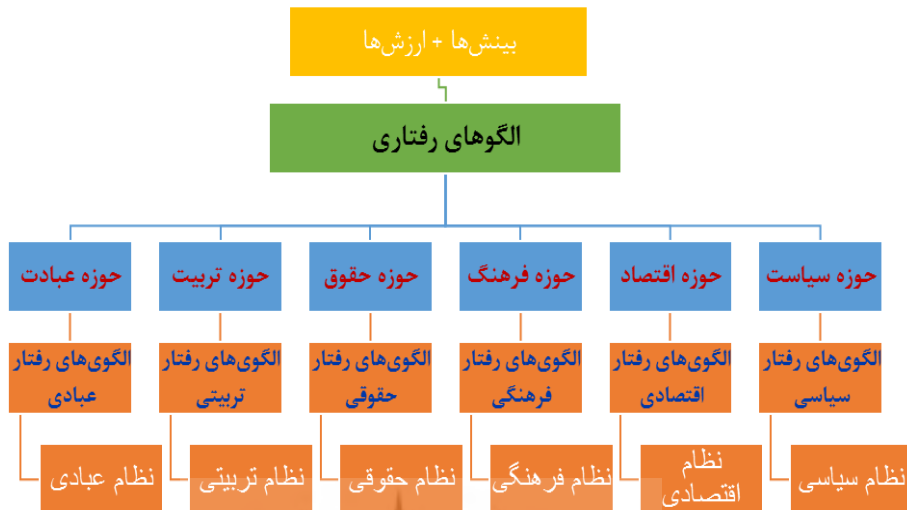
۴-۱- نظام

تمدن مجموعه‌ای به هم پیوسته از نظام‌های اجتماعی است که مبتنی بر نظام بینشی و ارزشی هر مکتب ارائه می‌شوند. مقصود از نظام‌های اجتماعی، نظام‌هایی از قبیل نظام فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی و ... می‌باشد. از سوی دیگر هر نظام، مجموعه‌ای به هم پیوسته از الگوهای رفتاری در حوزه‌ای خاص، مثلاً حوزه فرهنگ است. به بیان دیگر، نظام فرهنگی - به عنوان مثال - مجموعه‌ای به هم پیوسته از الگوهای رفتاری در حوزه فرهنگ است که مبتنی بر نظام بینشی و ارزشی هر مکتبی تنظیم می‌گردد.



بر اساس این نمودار به روشنی پیداست که بینش‌ها باعث سامان دهی ارزشهای خاص فردی و اجتماعی می‌شود. این ارزشها نیز به نوبه خود الگوهای رفتاری را تولید و یا تأیید می‌کنند. این الگوهای رفتاری همان سبک زندگی هستند که کنش و رفتار کنشگران را روشن می‌سازد. با این بیان هر نظام اجتماعی شامل اموری می‌شود که برآمده از بینش‌ها (ادراک‌ها و معتقدات و به بیان دیگر نظام اعتقادات) و گرایش‌ها (ارزش‌ها، تمایلات و ترجیحات و به بیان دیگر نظام اخلاقی) است و حوزه کنش‌ها و رفتارها، شامل حوزه مختلف سیاسی (نظام سیاسی)، اقتصادی (نظام اقتصادی)، فرهنگی (نظام فرهنگی)، حقوقی (نظام حقوقی)، عبادی (نظام عبادی) و تربیتی (نظام تربیتی) را سامان می‌دهد. خلاصه اینکه، به نظر نگارنده، به الگوهای رفتاری آحاد جامعه در حوزه‌های مختلف زندگی اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... که برآمده از بینش و گرایش خاص است، نظام اجتماعی آن حوزه خاص را تشکیل می‌دهد. با این حساب مقصود از «نظام‌های اجتماعی اسلامی»، الگوهای رفتاری

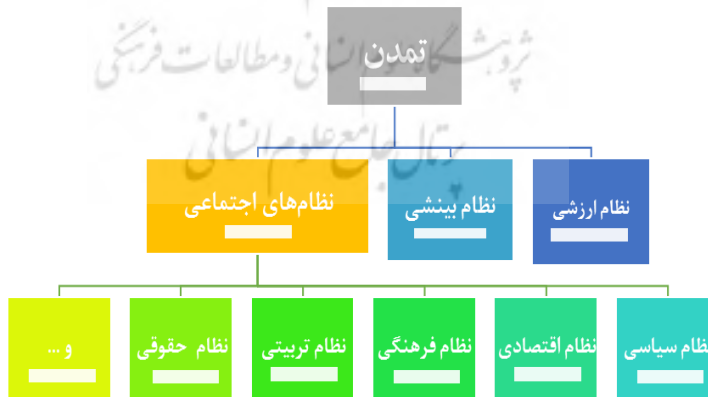
متدینان و مسلمانان در حوزه‌های مختلف زندگی می‌باشد که برآمده از بینش و جهان‌بینی دینی اسلامی و نیز مبتنی بر گرایش‌های و ارزش‌های دینی و اسلامی می‌باشد.



اجتهاد حکومتی
نظام‌سازی دینی
و تمدن‌سازی
اسلامی

۱-۵- نسبت تمدن و نظام‌های اجتماعی

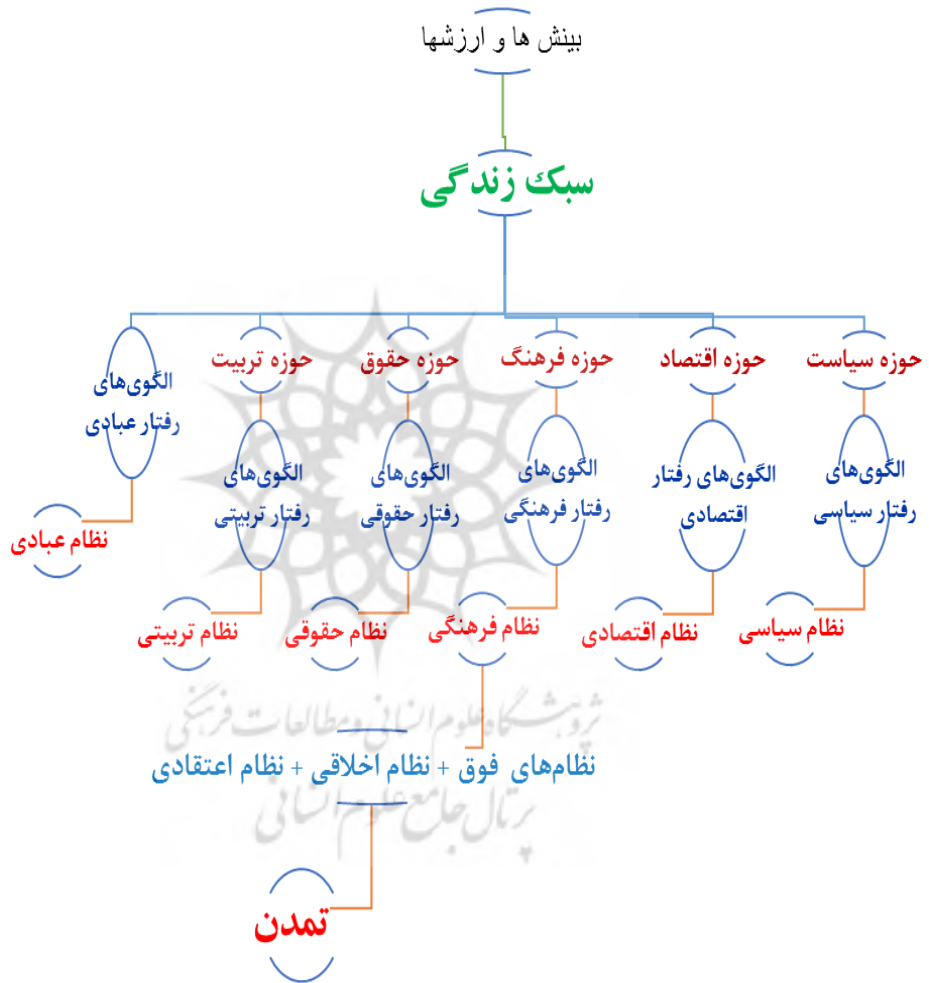
با توجه به مباحث فوق، الگوهای رفتاری مبتنی بر بیش و گرایش دینی و اسلامی در هر کدام از حوزه‌های سیاست، فرهنگ، اقتصاد و... سازنده نظام‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... با پسوند اسلامی می‌باشد (ن.ک. میرمعزی، ۱۳۷۹: ۹۲). از طرف دیگر، در یکی از تعریف‌های مورد اعتنای تمدن، به «مجموعه‌ای به هم پیوسته از نظام‌های اجتماعی (نظام سیاسی، نظام اقتصادی، نظام فرهنگی و...) تمدن اطلاق می‌شود (آشوری، ۱۳۸۱: ۱۲۸).



۱-۶- نسبت تمدن و سبک زندگی

با این حساب نسبت تمدن و سبک زندگی مشخص می‌گردد. نقطه اشتراک این هر دو، الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشری است که مبتنی بر بیش و گرایش خاصی

است. با این بیان می‌توان ادعا کرد که در واقع تمدن، آئینه تمام نما و برآیند سبک زندگی می‌باشد. بنابراین اگر ما موفق به تبیین الگوهای رفتاری مسلمانان در حوزه‌های مختلف زندگی، مبتنی بر بینش و جهان‌بینی و نیز ارزشها و گرایش‌های دینی و اسلامی، گردیم، در واقع به نظام‌های اسلامی در حوزه مختلف از قبیل نظام اقتصادی، نظام سیاسی و ... دست یافته‌ایم. از طرف دیگر از مجموعه به هم پیوسته نظام‌های اجتماعی اسلامی، تمدن اسلامی حاصل می‌آید (ن.ک. مشکانی، تابستان ۱۳۹۰: ۱۵۲)



۷-۱- دیدگاه‌های مختلف پیرامون نسبت دین و نظام‌سازی

درباره دین (منابع دینی) و نسبت آن با نظام‌سازی، گستره‌ای از نظریات وجود دارد که به اجمال می‌توان آنها را در سه دسته خلاصه کرد:

الف) انکار نسبت: برخی رابطه دین و حیات اجتماعی و بالتبع رابطه منابع دینی با نظام‌سازی را نفی می‌کنند و معتقدند که اصولاً مقوله حیات و سرپرستی اجتماعی با مقوله دین و منابع دینی بیگانه است و دین ارتباطی با مقوله حیات اجتماعی و تکامل معیشت نداشته و نیز نسبتی با الگوهای رفتاری و نظام‌های اجتماعی ندارد. این گروه، از حیات اجتماعی تفسیر خاصی دارند و دین را عهده‌دار روابط فرد با خدا دانسته و نسبتی بین این دو برقرار نمی‌بینند. این گروه فقط به نقش‌آفرینی دین در بخشی از روابط چهارگانه انسان، یعنی رابطه فرد با خدا، آنها را تنها در مقیاس فردی و بدون دخالت دادن آن در زندگی اجتماعی و دیگر روابط آدمی، معتقد هستند. از نظر ایشان حتی اگر دین در گوشه‌ای از معیشت و حیات اجتماعی دخالت کند، آن دخالت عرضی بوده و جزو مقولات حقیقی دین به شمار نمی‌رود. به بیان دیگر اگر دین در امور حکومتی و اجتماعی نظری داشت، این اظهار نظر بالعرض است و در واقع از موضوعی سخن گفته که از جنس خودش نیست (ن.ک. سروش، ۱۳۷۸: ۱۳۷). اصل تفکیک بین مقولات بالذات و بالعرض یک نظریه غربی و وارداتی است (خسروپناه، ۱۳۸۲: ۸۵) که برخی از اندیشمندان مسلمان با پیروی از آن، مقولات دینی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: مقولات مربوط به سعادت که ذاتی دین و مقولات مربوط به معیشت که بیرون از سعادت و از مباحث عرضی دین است. (ن.ک. مجتهدشیرازی، ش ۵: ۳۰۰). نگاه دیگری نیز در بین است که اساساً ارتباط بین دیانت و سعادت را نیز منقطع دانسته و بر این باور است که بشر برای رسیدن به سعادت، نیازمند دیانت نیست، چه اینکه در نگاه این دسته، سعادت، تنها سعادت در معیشت است که آن هم با عقل جمعی و بشری قابل دستیابی است و به قانون و برنامه‌های وحیانی و الهی (که در لسان ما همان فقه است) نیازی نیست (قنبری، ۱۳۸۴: ش ۳). این نگاه، نگاه مادی‌گرایان و منکرین اصل شریعت است. اما موضوع بحث ما اندیشمندان مسلمانی هستند که اصل دین و شریعت را قبول دارند، اما ضرورت و نقش‌آفرینی آن را برای مقوله سعادت قبول نداشته، رابطه بین سعادت و معیشت را منقطع می‌دانند، در نتیجه رابطه بین دین و حیات اجتماعی و بالتبع نسبت بین دین، الگوهای رفتاری و نظام‌های اجتماعی را منتفی می‌دانند. طرفداران این نظریه معتقدند که دین و سعادت به هم گره خورده‌اند و مقوله الگوهای رفتاری و معیشت نیز در هم آمیخته‌اند و این هر دو (یعنی «دین - سعادت» و «معیشت - نظام‌های اجتماعی») کاملاً دو حوزه مستقل دارند. سعادت به عهده دین و تکامل معیشت و ارائه نظام‌های اجتماعی بر عهده خرد آدمی است، یعنی شیوه‌ها و آیین مهندسی اجتماعی و سبک و شیوه زندگی اجتماعی و الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف حیات بشری، از خرد مستقل بشر تغذیه می‌کند (ن.ک. فراستخواه، ۱۳۷۳: ۲۲۰).

ب) پذیرش نسبت حداقلی: نظریه دیگر در زمینه نسبت دین و نظام‌سازی، پذیرش نسبت حداقلی بین این دو است. طرفداران این نظریه، بین دین و نظام‌های اجتماعی، ارتباطی کلی در نظر می‌گیرند؛ یعنی معتقدند که دین در کل با مقوله نظام‌های اجتماعی و الگوهای رفتاری ارتباط دارد. آنها اصل این ارتباط را می‌پذیرند، اما نقش دین را در شکل‌دهی به زندگی نمی‌پذیرند و معتقدند: «اسلام به صورت و شکل‌های زندگی توجه ندارد، هیچ عنایت ندارد که شکلی از شکل‌های زندگی را تثبیت کند، همیشه به روح زندگی توجه دارد.» (مطهری، ۱۳۸۰: ۵۲) برخی نیز ارائه شکل و سبک زندگی و الگوی رفتاری

ثابت از سوی دین را لازم نمی‌دانند. این گروه معتقدند: نظام‌های اجتماعی و بالتبع الگوهای رفتاری شکل ثابتی نداشته و به اقتضای شرایط و زمان و مکان متغیر بوده و رنگ‌های مختلفی به خود می‌گیرد (ن.ک. صدر، ۱۴۰۸، ۱: ۳۳۵). در واقع این گروه معتقدند که اسلام الگوهای رفتاری ثابت، که شیوه زندگی مردم را تحدید و تعریف کند را ندارد و فقط کلیاتی را بیان نموده که به مثابه روح حاکم بر نظام‌های اجتماعی و الگوهای رفتاری می‌باشد (ن.ک. همان).

ج) پذیرش نسبت حداکثری: طیف سوم کسانی هستند که نقش دین و منابع دینی در هدایت و تکامل زندگی اجتماعی را نقش فراگیر و مثبت می‌دانند. این گروه معتقدند که اسلام دارای نظام‌های اجتماعی ثابت و بالتبع دارای الگوهای رفتاری می‌باشد. این گروه با ذکر دو مقدمه بر ادعای خود استدلال می‌کنند: مقدمه اول: اسلام فقه مدون ثابت و جهان‌شمول دارد. مقدمه دوم: فقه اسلام، چهره دستوری الگوهای رفتاری است. از این دو مقدمه به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که اسلام، الگوهای رفتاری ثابت و جهان‌شمول دارد (ن.ک. میرمعزی، ۱۳۷۹: ۹۵). در مورد دیدگاه دوم و سوم گفتنی است که این دو تفاوت ماهوی با هم نداشته و قابل جمع می‌باشد.

۸-۱- نسبت‌سنجی دین و نظام‌سازی با دو رویکرد

در تعیین نسبت دین و نظام‌سازی می‌توان با دو رویکرد به مسئله نگریست:

یک) رویکرد توصیفی: در این رویکرد با نگاه تاریخی و پیشینه‌ای به نسبت موجود بین دین و نظام‌های اجتماعی می‌نگریم. در واقع در این مدل برآنیم تا نسبت‌های به وجود آمده را رصد نماییم.

دو) رویکرد توصیه‌ای: در این رویکرد برآنیم تا به صورت ثبوتی و با توجه به متد اجتهادی مطلوب، که شرایط نمود اجتماعی آن در پرتو حکومت دینی فراهم آمده، بنگریم و مناسبت آن را با نظام‌سازی بسنجیم.

۲- اجتهاد حکومتی، نرم افزار نظام‌سازی دینی

فقه و اجتهاد حکومتی چنانکه در تعریف آن گذشت، نرم افزار کامل تمدن‌سازی اسلامی و ارائه الگوهای رفتاری و نظام‌های اجتماعی در حوزه‌های مختلف زندگی بشری می‌باشد. بدیهی است چنین ادعایی با دیدگاه‌های دیگری که در بخش «دیدگاه‌های مختلف در مورد نسبت دین و نظام‌سازی» ارائه شد، سرناسازگاری دارد. برای این ادعا بدین صورت می‌توان استدلال نمود:

مقدمه اول) اسلام فقه مدون ثابت و جهان‌شمول دارد. مقدمه دوم) فقه اسلام، چهره دستوری الگوهای رفتاری است. از این دو مقدمه به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که اسلام، الگوهای رفتاری ثابت و جهان‌شمول دارد.

با توجه به اینکه الگوهای رفتاری بیان‌کننده روابط مردم اولاً با خدا، ثانیاً با خود، ثالثاً با طبیعت و رابعاً با دیگر هموعان است، این ادعا ثابت می‌شود که اسلام باید دارای نظام‌های اجتماعی بوده و بالتبع در هر بخش از نظام‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تربیتی، حقوقی و عبادی دارای الگوی رفتاری و سبک زندگی باشد. به بیان دیگر با اثبات وجود و یا امکان وجود

الگوهای رفتاری ثابت و جهان‌شمول در بطن احکام اسلامی، می‌توان ادعا کرد که احکام اسلامی ارائه دهنده سبک زندگی ایده‌آل دینی بوده و در بخش‌های مختلف دارای الگوی رفتاری است. از قبیل: سبک زندگی و الگوی رفتاری فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی، عبادی و ... در ادامه به تفصیل این موضوع را مورد کاوش قرار می‌دهیم و برای سهولت فهم، ابتدا مقدمه دوم را توضیح می‌دهیم (ن.ک. میرمعزی، همان).

۱-۲- فقه اسلام، چهره دستوری الگوهای رفتاری

اسلام افزون بر بینش‌ها، ارزش‌ها و اهداف خاص، فقه مدون (مجموعه‌ای مدون از چپستی و چگونگی رفتارهای مطلوب) نیز دارد. مقصود از فقه مدون، همه احکام شرعی‌ای است که از آیات و روایات استنباط می‌شود: «حکم شرعی قانونی است که بوسیله خدای متعال برای تنظیم و توجیه زندگی انسان صادر می‌شود.» (صدر، ۱۹۷۸: ۱۳) حکم شرعی به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱. احکام تکلیفیه: موضوع این احکام، فعل مکلفان است که وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه را شامل می‌شود. وجوب و حرمت الزام‌آورند، ولی سه حکم تکلیفی دیگر الزام‌آور نیستند: استحباب رجحان فعل و کراهت، رجحان ترک فعل را بیان می‌کند و اباحه، به معنای عدم رجحان ترک و فعل است.

۲. احکام وضعیه: موضوع آن، به طور مستقیم فعل مکلفان نیست، ولی می‌تواند منشأ حکم تکلیفی دیگر باشد. مثلاً در حوزه اقتصاد، موضوع این احکام، قراردادهای مالی بین افراد است. برای نمونه صحت و فساد، دو حکم وضعی‌اند که موضوع قراردادهایی همچون بیع و اجاره و صلح است. در دیگر حوزه‌ها از قبیل فرهنگی، حقوقی، تربیتی و ... نیز به همین منوال است.

نکته دیگر اینکه نقش حکومت در هر کدام از احکام شرعی مختلف و متفاوت است. در برخی از احکام شرعی، ضمانت اجرایی حکومتی به طور مستقیم و بدون واسطه وجود دارد، در برخی دیگر اما، چنین نیست و گرچه حکومت در اجرای آن نقش دارد، اما این نقش به طور مستقیم نبوده و گاه با چند واسطه ایفاء می‌گردد (ن.ک. مشکانی، پاییز ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۶۲) مثلاً رباخواری حرام و معامله ربوی فاسد و تجاوز به حریم دیگران ممنوع و ضمانت اجرایی حکومتی به طور مستقیم نیز وجود دارد. یعنی حکومت موظف به منع رباخواری و نیز منع تجاوز به حریم دیگران است. اما اسراف و بدحجابی با اینکه حرام است، ولی تا هنگامی که به مصالح عمومی کشور آسیب جدی وارد نسازد، حکومت موظف است به طور غیرمستقیم و با راهکارهای فرهنگی و آموزشی به حل این معضلات بپردازد. در علم حقوق، احکام حقوقی فقط به قواعد الزام‌آوری گفته می‌شود که برای ایجاد نظم و استقرار عدالت بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کند و اجرای آن از طرف حکومت تضمین می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۶۰). قواعد الزام‌آوری که ضمانت اجرایی حکومتی ندارد یا الزام‌آور نیستند، جزء احکام اخلاقی شمرده می‌شوند.^۱ ولی

۱. این نگاه ناشی از نگاه فردی به اخلاق است، در نگاه حکومتی به اخلاق اما، نقش حکومت در فهم و استنباط احکام و گزاره‌های اخلاقی و نیز نقش آن در اجرایی کردن این احکام و گزاره‌ها، نقشی اساسی و بنیادی است.

در فقه به همه احکام اعم از اینکه الزام‌آور باشند یا نباشند و ضمانت اجرایی مستقیم حکومت داشته باشند و یا نداشته باشند، حکم شرعی گفته می‌شود و درباره آنها بحث می‌شود. در حقیقت فقه اسلام مشتمل بر همه احکام در همه شئون زندگی آدمی می‌باشد. این همان است که حضرت امام آن را تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تاگور خواندند (امام خمینی، ۱۳۶۱، ۲۱: ۹۸). این احکام برای تنظیم روابط چهارگانه ذیل تشریح شده‌اند: رابطه انسان با خداوند متعال، رابطه انسان با خود، رابطه انسان با جهان طبیعت و رابطه انسان با دیگر هموعان خود. در فقه اسلام احکام مربوط به تنظیم روابط فوق با توجه به هدف غائی، کمال و تقرب به خداوند، که در همه ادیان الهی بوده، براساس بینش‌ها و ارزش‌های اسلامی تشریح شده است. احکام حقوقی و اخلاقی در شریعت اسلام با توجه به همه ابعاد مادی و معنوی و نیز تاثیر و تاثر روابط چهارگانه فوق در یکدیگر در عرصه‌های گوناگونی همچون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... تشریح شده است. در هر کدام از حوزه‌های پیش‌گفته، روابط چهارگانه انسان با خدا، خود، طبیعت و دیگران، در قالب دستورها و احکام تکلیفی و وضعی بیان شده است. این احکام منبع خوبی برای استخراج الگوهای رفتاری و سبک زندگی ایده‌آل دینی به شمار می‌روند. بنابراین می‌توان از طریق مطالعه فقه اسلام، با توجه به بینش‌ها و ارزش‌های اسلامی و اهداف تعیین شده آن و با استمداد از برهان عقلی، این ادعا را به خوبی اثبات کرد که اسلام دارای نظام‌های اجتماعی و بالتبع دارای سبک زندگی و الگوهای رفتاری در همه ابعاد زندگی بشری، اعم از مادی و معنوی و نیز سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، تربیتی و ... می‌باشد.

۲-۲- اسلام و فقه مدون ثابت و جهان‌شمول

برای اثبات وجود الگوی‌های رفتاری و نظام‌های اجتماعی در اسلام باید ابتدا ثابت شود که اسلام، فقه مدون ثابت و جهان‌شمول دارد. اگر ثابت شود که احکام حقوقی و اخلاقی اسلام که در ضمن آیات و روایات بیان گشته‌اند احکام مخصوص و محدود به زمان صدور آیات و روایات مزبورند و احکامی ثابت و جهان‌شمول نیستند، در این صورت آنچه را ما فقه مدون اسلامی می‌نامیم، نمی‌تواند ارائه دهنده الگوی رفتاری و نظام‌های اجتماعی در دوره‌های مختلف حیات بشری باشد. در این صورت الگوهایی که از آیات و روایات مزبور استخراج می‌شود، الگوهایی متناسب با عصر پیامبر(ص) و امام معصوم(ع) خواهند بود و قابل تعمیم نیستند. فقط وقتی الگوهای مزبور ثابت، جهان‌شمول و قابل تعمیم به دوره‌های مختلف حیات بشری و جوامع گوناگون انسانی است که از دل احکام ثابت و جهان‌شمول استخراج شوند. بنابراین برای اثبات مدعای خود، باید به این پرسش پاسخ داد که آیا اسلام دارای شریعت ثابت و جهان‌شمول است یا خیر؟ پاسخ این پرسش، مثبت است. دلیل آن نیز آیات و روایاتی‌اند که شریعت اسلام را تبیین می‌کنند. ادله مورد بحث چند دسته‌اند:

یک دسته آیات و روایاتی که حکمی را در قالب قضیه حقیقه به صورت عام یا مطلق بیان می‌کنند، بدون اینکه به زمان و مکان خاصی مقید باشند. این دسته از آیات و روایات در همه

حوزه‌ها و ابواب فراوانند و احکام و قوانین ثابت و جهان‌شمول اسلام را بیان می‌کنند (ن.ک. توبه: ۹؛ انفال: ۱؛ عاملی، همان، ۱۸: ۳۳۷؛ همان: ۳۴۴).

دسته دیگر روایاتی‌اند که در آنها مسئله‌ای کلی از امام سوال شده است؛ بدون آنکه زمان و یا مکان خاصی در سوال مفروض باشد؛ و امام نیز حکم آن را بیان کرده‌اند (ن.ک. همان، ۱۸: ۳۸۵).
دسته سوم، روایاتی‌اند که در آنها برای حکم علتی ذکر شده است که در آن علت را نمی‌توان مختص به زمان خاصی دانست (ن.ک. عاملی، ۱۸: ۳۳۹).

در برخی روایات پس از آنکه حضرت جواب سوال را به صورت موردی می‌دهند، قاعده‌ای کلی را که بر مورد تطبیق کرده‌اند و قابل تخصیص به زمان معینی نیست، ذکر می‌کنند (همان: ۱۵۳).
کسی که در کتاب‌های روایی جستجو کند، ملاحظه خواهد کرد که در اکثر روایات، حکم به گونه‌ای بیان شده است که قابل تخصیص به زمان صدور روایت نیست و فقط تعداد قلیلی از روایات چنین نیستند و احتمال اختصاص آنها به زمان صدور وجود دارد. البته این بحث بسیار عمیق، دقیق و فنی است و به نظر می‌رسد لازم است پس از بحث و بررسی درباره روش تفکیک روایاتی که بیان‌کننده حکمی ثابت و جهان‌شمولند، از روایاتی که چنین نیستند، همه روایات برای تفکیک این دو از یکدیگر بازبینی شوند. همچنین لازم است با این نگاه، به آیات قرآن نگاه شود و ثبوت آن استخراج گردند. در حقیقت این کار اولین قدم برای کشف و استخراج نظام‌ها اسلامی و الگوهای رفتاری دینی از آیات و روایات است.

۳-۲- اشکال ثبات شریعت و تغییر جوامع و شیوه‌های زندگی

با توجه به تغییر جوامع بشری و پیشرفت روزبه‌روز این جوامع و بالطبع تغییر شیوه‌های زندگی در عصر ما، چگونه می‌توان مدعی ثبات شریعت، نظام‌های اسلام و در نتیجه الگوهای رفتاری و سبک زندگی شد؟ آیا عقلاً چنین چیزی ممکن است؟

بحث مفصل در این زمینه نیازمند مجال بیشتری است. در این مقال، فقط می‌توان کلیاتی را بیان کرد که به جواب نهایی رهنمون گردد. به نظر می‌رسد چنین چیزی با توجه به نکات ذیل ممکن، بلکه لازمه دینی است که اهداف خاصی را برای جوامع بشری در نظر می‌گیرد.
نظام‌های اجتماعی، مجموعه‌ای سامان یافته و بهم تنیده از الگوهای رفتاری‌اند که روابط چهارگانه پیش‌گفته شرکت‌کنندگان در نظام‌ها را تنظیم نموده و بر اساس مبانی اعتقادی و ارزشی اسلام، جهت‌دهی به اهداف خاص مورد نظر اسلام سامان یافته‌اند. در این بین سه عنصر خودنمایی می‌کند: الف) مبانی اعتقادی و ارزشی، ب) اهداف مورد نظر اسلام در حوزه‌های مختلف زندگی بشری، ج) الگوهای رفتاری.

مفهوم اینکه اسلام نظام‌های اجتماعی ثابت و جهان‌شمول دارد، آن است که اسلام در صدد نهادینه کردن و تثبیت مبانی اعتقادی و ارزشی و نیز الگوهای رفتاری و سبک زندگی مورد نظر خود در جامعه است تا به اهداف برخاسته از آن مبانی دست یابد. براین اساس، تغییراتی که در چارچوب عناصر سه‌گانه فوق‌متصور است، مجاز شمرده می‌شود و باید از تغییراتی که با این

عناصر منافات دارد، جلوگیری کرد. به عبارت دیگر، ثبات و جهانشمولی نظام اجتماعی اسلام به این مفهوم نیست که اسلام طرحی ارائه می‌کند و با هر تغییری سازگار نیست، بلکه به این مفهوم است که تغییرات باید در دایره طرحی که اسلام ارائه کرده است محصور شود:

۱. تغییرات در مبانی اعتقادی و ارزشی: اینگونه تغییرات و اهداف برخاسته از آن، به هیچ وجه مجاز نیست. البته تکامل فهم ما از این مبانی متصور است، ولی مضر نیست. برای مثال توحید، ربوبیت و قیومیت خدای متعال جزو مبانی اعتقادی نظام‌های اسلامی است. اگر چه ممکن است در اثر تکامل فهم بشر روزبه‌روز مفاهیم متکامل‌تری از این امور را درک کنیم، ولی تکامل در فهم، غیر از تغییر در این امور است. تکامل در فهم مبانی، لازم است؛ به طوری که موجب می‌شود ما نظام اجتماعی ثابت و جهان‌شمول اسلام را که بر این مبانی استوار شده است، بهتر درک و استنباط کنیم و به تدریج زوایای پنهان آن را بیشتر کشف نماییم. ولی تغییر در این امور، به آن معناست که اعتقاد به توحید، تبدیل به اعتقاد به ثنویت خداوند شود.

۲. تغییرات الگوهای رفتاری: نسبت به الگوهای رفتاری و سبک زندگی اعضای جامعه بشری - که فلسفه وجودی نظام‌ها سامان‌بخشی به زندگی آنهاست - تغییرات چگونه متصور است؟ بی‌تردید، بشر در طول زمان در اثر پیشرفت علم و فناوری و گسترش جوامع انسانی، ابزارها و روش‌های متفاوت و گونه‌گونی مورد استفاده قرار گرفته و تغییرات معتناهی در مظاهر زندگی آدمی و جامعه انسانی رخ می‌نماید. این تغییرات تا جایی که به تثبیت الگوهای رفتاری مورد نظر اسلام در جامعه آسیب نزنند، پذیرفته است؛ زیرا فرض بر این است که خداوند متعال از روی حکمت خود، الگوهای مزبور را برای دستیابی به اهدافی همچون عدالت، امنیت، رفاه، استقلال - که زمینه‌ساز وصول به اهداف غایی (وصول به کمال) به شمار می‌رود - ارائه کرده است. بر این اساس، تغییراتی که با این الگوها منافات دارد، در حقیقت با تکامل جوامع بشری از دید اسلام، مناقض و لذا ممنوع است.

احکام در شرع مقدس اسلام نیز به گونه‌ای تشریح شده‌اند، که با برخی تغییرات منافاتی نداشته باشند و - به تعبیر رساتر - آنها را در خود هضم کنند. با توجه به اینکه احکام شرعی برای تنظیم زندگی بشری‌اند و الگوهای رفتاری و سبک زندگی از این احکام استخراج می‌شوند، لذا می‌توان نتیجه گرفت که نظام‌های اجتماعی اسلامی، نسبت به برخی تغییرات انعطاف‌پذیر است.

۲-۴- روش استخراج الگوهای رفتاری

مطلب دیگر که پرداختن به آن ضروری می‌نماید، روش استخراج الگوهای رفتار اسلامی در حوزه‌های مختلف زندگی از منابع و مدارک شریعت اسلام می‌باشد. در بررسی روش استخراج الگوهای رفتاری، با این پرسه روبرو هستیم که روش و منابع استنباط و استخراج الگوهای رفتاری چیست؟ پاسخ به این پرسش اساسی، ما را به مقصود می‌رساند. بدیهی است متد فهم و استخراج الگوهای رفتاری از شریعت اسلام، متد متداول فقهای عظام در مباحث فقهی - یعنی اجتهاد - می‌باشد. البته چنانکه پیش‌تر توضیح آن رفت، اجتهاد با دو رویکرد حکومتی و غیر حکومتی قابل انجام است. با توجه به

توضیحات گذشته، در استخراج الگوهای رفتاری برای طراحی سبک زندگی تمام عیار مبتنی بر منابع دینی و اسلامی در عصر حاضر، ناگزیر باید از سبک اجتهاد حکومتی بهره بگیریم. منابع استنباط الگوهای رفتاری نیز، جملگی آیات و روایات وارده از پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) است. در این باره گفتنی است که آیات و روایات به تناسب به سه دسته تقسیم می‌شوند:

یکم) آیات و روایاتی که موضوع آنها بینش‌ها است؛ مانند نصوصی که موضوع آنها خداوند و صفات او، انسان، دنیا، آخرت و روابط بین این امور است و به شکل قضایای «هست» بیان می‌شود. دوم) آیات و روایاتی که موضوع آنها «ارزش‌ها» است. این دسته از آیات و روایات به تبیین صحیح ارزش‌ها و تفکیک ضد ارزش‌ها می‌پردازد و روح حاکم بر رفتارهای انسان را بیان می‌کند. سوم) آیات و روایاتی که موضوع آنها «منش‌ها» است. این نصوص که قضایای بایدی و دستوری را شامل می‌شوند، رفتار انسان‌ها را براساس بینش‌ها و منش‌ها تنظیم می‌کنند.

برای دستیابی به الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف زندگی، مبانی بینشی، ارزشی و اهداف، از نصوص پیش‌گفته استخراج می‌شود. مبانی بینشی از میان نصوص اول استخراج می‌شود. در این جستجو می‌خواهیم به بینش‌هایی که در الگوهای رفتاری و ساختاری کلان در حوزه‌های مختلف زندگی موثر است دست یابیم. مبانی ارزشی و اهداف از نصوص دسته دوم استخراج می‌شوند. اگرچه اهداف از سنخ ارزش می‌باشند، اما تفاوتی اساسی با آنها دارند. اهداف جهت‌گیری نظام را بیان می‌دارند، و الگوهای رفتاری برای دستیابی به آنها سامان می‌یابد، ولی دیگر ارزش‌ها نقش زیر بنا را بازی کرده و الگوها براساس آنها ساخته می‌شوند. نصوص دسته سوم، در واقع نقطه عزیمت و راهنمای کلان الگوهای استخراج الگوهای رفتاری هستند که با تکیه بر نصوص دسته اول و دوم و مبتنی بر آنها ارائه شده‌اند. به بیان دیگر خاستگاه الگوهای رفتاری، نصوص دسته سوم هستند که بر مبنای نصوص دسته اول و دوم به تنظیم رفتار آدمی در حوزه‌های مختلف زندگی می‌پردازد. مبانی اعتقادی(بینش‌ها) و نیز ارزش‌ها و اهداف از دو راه به دست می‌آیند:

یکم) از طریق نصوصی که مستقیماً این امور را معرفی کرده‌اند. روش استنباط در این طرق همان روش مرسوم مفسران و علمای دین از آیات و روایات است.

دوم) استفاده از برهان عقلی. از این طریق می‌توان با استفاده از برخی مبانی، دیگر مبانی را بدست آورد. الگوهای رفتاری با استفاده از آیات و روایات درباره منش‌ها و بر مبنای مبانی اعتقادی و ارزش‌ها و اهداف با استفاده از برهان عقلی قابل استخراج هستند.

نکته دیگر اینکه نصوص دسته سوم که مربوط به منش‌ها می‌باشد، به دو دسته ثابت و متغیر قابل تقسیم است. بنابراین برای استخراج الگوهای رفتاری ثابت و جهانشمول اسلام، لازم است دستورهای ثابت و متغیر از یکدیگر تفکیک گردد و سپس الگوهای رفتاری ثابت استخراج گردد.

۵-۲- نقش عقل، عرف و سیره عقلاء در کشف الگوهای رفتاری

ماهیت هر الگوی رفتاری متشکل از دو بخش است: یک) اصول و ارکان که بخش ثابت هر الگو را شکل می‌دهد. دوم) جزئیات و قالب که بخش متغیر هر الگو را تشکیل می‌دهد. به بیان دیگر هر الگوی

رفتاری به مناسبت ابتدای بر یکسری بینش‌ها و ارزش‌ها و نیز اهداف، در هر دوره و هر زمان و مکانی ثابت است و به هیچ وجه از آن اصول کوتاه نمی‌آید. اما بخشی از الگو که راجع به جزئیات و شکل و قالب است در هر دوره، زمان و مکانی و به تبع تغییر جوامع و عرف‌ها، در چارچوب همان اصول و ارکان قابل تغییر و سازواری با شرایط است. به بیان دیگر، چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، در طول زمان در اثر پیشرفت علم و فناوری و گسترش جوامع انسانی، ابزارها و روش‌های متفاوت و گونه‌گونی مورد استفاده قرار گرفته و تغییرات معتناهی در مظاهر زندگی آدمی و جامعه انسانی رخ می‌نماید. این تغییرات تا جایی که به تثبیت الگوهای رفتاری مورد نظر اسلام در جامعه آسیب نزنند، پذیرفته است و برای مانایی و کارایی الگوهای رفتاری مورد نظر شارع مقدس، برای وصول به اهداف مورد نظرش ضروری است تغییرات واقع شده با الگوهای رفتاری مورد نظر شرع، تطبیق و همساز گردد؛ چه اینکه فرض بر این است که خداوند متعال از روی حکمت خود، الگوهای مزبور را برای دستیابی به اهدافی همچون عدالت، امنیت، رفاه، استقلال - که زمینه‌ساز وصول به اهداف غایی (وصول به کمال) به شمار می‌رود- ارائه کرده است. بر این اساس، تغییراتی که با این الگوها منافات ندارد، با این الگوها تطبیق و بر اساس آنها تنظیم و تعریف می‌گردد. وظیفه تطبیق و سازواری تغییرات غیرمنافی جوامع و شرایط، با الگوهای رفتاری اسلام، و به بیان دیگر تفسیر تغییرات براساس الگوهای رفتاری اسلام و تطبیق این الگوها با شرایط مختلف و جوامع گوناگون بر عهده عقل و به تبع آن عرف و سیره عقلاء می‌باشد. عقل در شناخت ملاک‌ها، اهداف و مقاصد شارع و نیز شناخت تغییرات ایجاد شده در جوامع و شرایط مختلف از باب شناخت موضوع، و عرف و سیره عقلاء نیز در شناخت تغییرات از باب شناخت موضوع و نیز شیوه‌های تطبیق این تغییرات با الگوهای رفتاری اسلام، در حوزه کشف الگوهای رفتاری ایفای نقش می‌کنند به بیان روشن‌تر و دقیق‌تر، عقل، عرف و سیره عقلاء در شناخت و سازواری بخش متغیرات الگوهای رفتاری با تغییرات شرایط و جوامع مختلف، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

با توجه به آنچه گذشت، فقه و اجتهاد حکومتی به مثابه نرم‌افزاری است که بایستی از ظرفیت آن برای کشف و تولید الگوهای رفتار اسلامی و نظام‌های اجتماعی در تمامی حوزه‌های حیات بشری بهره‌گرفت. این مهم در گرو این است که پیش‌تر در راستای تولید فقه و متد اجتهاد حکومتی و جایگزین نمودن آن به جای آنچه موجود و مرسوم است، فعالیت‌های منسجم و بنیادی انجام پذیرد. دستیابی به فقه حکومتی نیز مبتنی بر این مهم است که متد اجتهاد حکومتی نصب‌العین فقیهان و فقه‌پژوهان زمان آگاه قرار گیرد و در چارچوب این متد به فقهت و تفقه پرداخته، نیازهای گونه‌گونه جامعه و نظام اسلامی را کشف، استخراج و ارائه نمایند.

منابع:

- آشوری، داریوش؛ تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۱.
- خسروپناه، عبدالحسین، گستره شریعت، تهران، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲.
- خمینی، سید روح الله؛ صحیفه نور، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
- سبحانی، جعفر؛ تطور فقه نزد شیعه، مجله تراثنا، سال اول، شماره دوم، ص ۱۵.
- سروش، عبدالکریم؛ مدارا و مدیریت، تهران، موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸ ش.
- شهید اول، ذکری الشیعه، قم، موسسه آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۹ ق.
- عاملی، حر؛ وسایل الشیعه، قم، موسسه آل‌البیت(ع)، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.
- فراستخواه، مقصود، سرآغاز نواندیشی معاصر (دینی و غیردینی)، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳ ش.
- قنبری، آیت؛ نظریه وحدت سیاست و معنویت در مکتب سیاسی امام خمینی(ره)؛ فصلنامه حصون، شماره ۳، بهار ۱۳۸۴.
- کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، تهران، بهنشر، چاپ دهم، ۱۳۶۸.
- مجتهد شبستری، محمد؛ سه گونه دانش در سه قلمرو، مجله نقد و نظر، ش ۵.
- مشکانی سبزواری، عباسعلی، فقه حکومتی از دیدگاه مقام معظم رهبری، فصلنامه حکومت اسلامی، بهار ۱۳۹۰، شماره ۶۰.
- مشکانی سبزواری، عباسعلی؛ مناسبات فقه و حکومت، فصلنامه حکومت اسلامی، پاییز ۱۳۹۰، شماره ۶۱.
- مطهری، مرتضی، پانزده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۸۰.
- مهدوی کنی، محمد سعید؛ دین و سبک زندگی، پژوهشنامه جامعه، شماره اول، بهار ۱۳۸۶.
- میرمعزی، سیدحسین؛ روش کشف نظام اقتصادی اسلام، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)، ش ۱۱، پاییز ۱۳۷۹.